

تفسير أحمد

Ketabton.com

پاره ۲۹

ترجمه و تفسیر سورہ « الْمُتَّيِّر »
امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

ذیاریت: الساج محمد شاه (پیمان) سوید

بسم الله الرحمن الرحيم سورة المدثر

سوره «المدثر» در مکه نازل شده و دارای پنجاه و شش آیت است.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر»: جامه بر خود پیچیدن» که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن موصوف شده اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر تدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش در می پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند. سوره مدثر از جمله سوره هایی است که به طور کامل در دوره ابتدایی نزول قرآن عظیم الشان، نازل شده، بنابر این، بعضی آن را اولین سوره نازل شده قرآن کریم دانسته اند. از روایاتی صحیح و مشهور، اول از همه آیات ابتدایی سوره «اقراً» نازل شده اند، سپس تا مدتی نزول قرآن کریم متوقف شد که به آن زمان فترت وحی گفته میشود.

موضوعات مطرح در این سوره :

شرح اصول و محورهای اصلی دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات در باره قیامت و روز رستاخیز، علایم و نشانه های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و ماموران عذاب الهی.

در این سوره سه آیه قسم هم وجود دارد. از آیه (32 الی 34) که با قسم به ماه و شب و صبحگاهان به اسرار پیچیده این پدیده ها که از اسرار علمی جهان طبیعت و از نشانه های توحید و قدرت الهی است. و این سوگند به این اصل مهم است که جان همه انسانها در گرو اعمالشان است.

نام سوره :

نام این سوره «الْمُدَّثِّرُ» بوده و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم این سوره از جمله سوره های است که در مکه نازل شده است. کلمه «المدثر» در آیه ی اول نام سوره قرار داده شده است و این کلمه تنها به عنوان نام انتخاب شده است و عنوان مضامین نیست.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره :

سوره «الْمُدَّثِّرُ» دارای 65 آیات، 256 کلمات و 1036 حروف می باشد. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

مناسبت سوره ی «مدثر» با سوره ی «مزمّل» :

سر آغاز هر دو سوره خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است و او را ندا می زند. گفته میتوانیم که: موضوع سر آغاز و بدایت هر دو سوره یکی است؛ یعنی، به پا خاستن برای هدفی والا، بیدار شدن و به خود باز گشتن، تلاش نمودن و الله را به یاد آوردن. آغاز سوره ی مزمّل از شب خیزی و نماز تهجد و آمادگی راهنما و رهنمون خبر می دهد و شروع سوره «مدثر»، هم دستور می دهد تا پیامبر صلی الله علیه وسلم مردم را به شیوه های گوناگون، آگاه و رهنمایی کند و خود نیز پیشقدم باشد.

هكذا سورهی «مدّثر» شامل اوصاف و بیان طرز تفکر ثروتمندان و تکذیب کنندگان است که در سورهی «مزمل» نیز در مورد آنها بحث شد، و مهمتر این که سورهی مزمل تقویت کنندهی نفس و ارتباط آن با الله است. همچنان سورهی «مدّثر» بیانگر انذار مردم جهت تقویت این ارتباط صحیح است که این خود از نتایج عبادات شبانه است؛ به عبارتی دیگر می توان گفت: سورهی «مزمل» از خودسازی و «مدّثر» از دیگرسازی و اصلاح جامعه بحث می نماید .

محور اصلی مورد بحث سورهی «مدّثر» :

سورهی «مدّثر» ؛ امر به تبلیغ دین اسلام همراه با انذار کافران و بیان خصوصیات و سرانجام شوم آنان.

سبب نزول سورهی «مدّثر» :

در مقدمهی سورهی «مزمل»، در بارهی سبب نزول این سوره نیز بحث شد. علما سورهی «مدّثر» را اولین سورهی می دانند که آیات آن کامل شده است.

موضوع و محتوای سورهی «مدّثر»:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم ؛ سورهی «مدّثر» به پیامبر صلی الله علیه وسلم امر می کند، تا مردم را به سوی پروردگار فراخواند، کافران را هشدار دهد و در برابر آزار بی باوران پایدار باشد، (1 الی 7)،

- در این سوره از قیامت و خوف و هراس آن بحث بعمل آورده ،و به منکران حق هشدار داده میدهد که فرجام ونهایت بد کارهایی را که امروز می کنند در قیامت خواهند دید.(1 الی 10)،

- در این سوره بدون نام بردن از ولید بن مغیره وی را تهدید می کند؛ چون هر چند اعتراف می کرد که قرآن کلام الله تعالی است؛ اما به خاطر مقام و ریاست و دنیا پرستی، آن را سحر و جادو می نامید.(11 الی 26)،

- در این سوره بحث از دوزخ و مأمورانش بعمل آمده است . (27 الی 31)،

- در این سوره به دلیل اهمیت موضوع، به ماه و شب... قسم میخورد.(22 الی 37)،

- در آیات متبرکه (49 الی 53) سوره مدثر ریشه ی اصلی مریضی کافران را به

بیان گرفته و گفته شده است از آنجایی که آنان ترسی از آخرت ندارند و همین دنیا را همه چیز می دانند؛ و برای ایمان آوردن شرط های غیر منطقی ای می گذارند، در حالی که اگر تمام شرایط آنان برآورده شود، باز هم با انکار آخرت، راه ایمان را یک قدم هم نمی توانند بپیمایند.

- در اخیر سوره یعنی از آیات (49 الی 56) به روشنی تمام فرموده شده است که الله متعال به ایمان هیچ کسی نیاز و ضرورت ندارد تا شرط های او را یکی پس از دیگری برآورده کند. قرآن عظیم الشان یک پند و اندرز عام است که به همه ارایه شده است.

اینک هر که دوست دارد آن را بپذیرد. خدا سزاوار آن است که مردم از نافرمانی او بترسند و او دارای این شأن است که هر که راه و روش تقوا و خدا ترسی را پیشه کند، الله او را مورد بخشش قرار خواهد داد، هر چند که در گذشته نافرمانی های زیادی کرده باشد.

ترجمه و تفسیر سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾

ای مرد جامه بر خود پیچیده (۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْمُدَّثِّرُ» (الْمُدَّثِّرُ): «تدثّر» عبارت است از پوشیدن دثار یا مخفی شدن در زیر آن و «دثار» دثار، قدیغه یا روجای که هنگام خواب از آن استفاده می شود.

اکثریت قریب به اتفاق مفسران بدین نظر و باور اند که هدف این آیه مبارکه رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

در مورد اینکه چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم به جای یا ایها الرسول یا ایها النبی با کلمه ی یا ایها المدثر مورد خطاب قرار گرفته است؟ باید گفت که : چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با دیدن ناگهانی جبرئیل علیه السلام در حالی که در میان آسمان و زمین بر کرسی نشسته بود وحشت کرده بود و در چنین حالی با شتاب به خانه آمده و از اهل خانه خواسته بود که چادری بر او بکشند؛ از این رو الله سبحان و تعالی ایشان را با کلمه ی «یا ایها المدثر» مورد خطاب قرار داد. این نحوه ی لطیف خطاب به خودی خود در برگیرنده ی این نکته است که ای بنده ی محبوب من، تو چطور چادر بر سر می کشی و در بستر قرار می گیری. آخر مسئولیت عظیمی به عهده ی تو گذاشته شده است که برای انجام دادن آن باید باعزم جزم قیام کنی. (تفهیم القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمودهای سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی ، مورد بحث قرار گرفته است .

شان نزول 1:

- بخاری و مسلم از جابر (رض) روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: مدت یک ماه در غار حراء (به کسر ح) معتکف بودم چون زمان اعتکاف را سپری کردم از آنجا خارج شدم به عمق دره که رسیدم کسی مرا صدا کرد، من هیچکس را ندیدم ناگهان سر خود را بلند کردم و همان فرشته را دیدم که در حراء نزد من آمده بود. وقتی به خانه رسیدم گفتم: مرا بیچانید. پس الله آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» را نازل کرد. (صحیح بخاری 4923 و 4924، مسلم 161).

- همچنان طبرانی به سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره برای قریش غذا ترتیب داد و از آن‌ها پذیرایی کرد. چون غذا خوردند، گفت: در باره این شخص چه می‌گویید، کسی گفت: ساحر است. کسی گفت: نه ساحر نیست، عده گفتند: کاهن است. عده گفتند: کاهن هم نیست. یکی گفت: شاعر است، و یکی دیگر گفت: این مرد شاعر هم نیست. در آخر یکی گفت: این مرد جادوی بیان دارد. این جریان را رسول الله شنید و بی‌نهایت غمگین شد و خود را در چادر پیچاند. پس خدای متعال آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فُمْ فَأَنْزِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ» رانازل کرد. (طبرانی 11250 و هیشمی در «مجمع الزوائد» 11448. ترجمه آیات: «ای جامه به خود پیچیده. برخیز و هشدار ده. و

پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و لباسهایت را پاکیزه بدار و پلیدی را دور ساز. و نباید چیزی افزون خواهانه بدهی. و برای [حکم] پروردگارت شکیباش». (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یادداشت کوتاه:

زمانیکه عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم به چهل سال کامل رسید که سن کمال و پختگی انسان محسوب می‌شود و نیز گفته شده که پیامبران در این سن مبعوث می‌شدند، نشانه‌های پیامبری آن حضرت، از ورای آفاق زندگی به درخشش افتاد و بر زندگی تابید. از جمله اینکه خواب‌های صادقانه می‌دید و چیزی به خوابش نمی‌آمد مگر آنکه همانند روشنایی صبح، برایش مشخص می‌شد. شش ماه بدین منوال گذشت و زمان نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم 23 سال بود. اما خواب‌های صادق، بخشی از 46 قسمت نبوت به شمار میرفت که پس از نبوت نیز همچنان وجود دارد.

در رمضان سومین سال عزلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غار حرا، الله تعالی، اراده فرمود که رحمتش را بر اهل زمین، سرازیر نماید؛ لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به نعمت نبوت گرامی داشت و جبرئیل علیه السلام را با آیاتی از قرآن به حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد. (ابن حجر می‌گوید: بی‌هقی گفته است: مدت این خواب‌ها، شش ماه بوده است که با این حساب نبوتش، با رؤیای صادقانه و در ماه ربیع الاول و پس از آن شروع شده که عمر آن حضرت به چهل سال کامل رسید. اما ابتدای وحی در بیداری در ماه مبارک رمضان بوده است (فتح الباری ۲۷/۱) تاریخ نویسان اختلاف بزرگی در مورد ماهی که آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، دارند، گروهی ماه ربیع الاول را نوشته و گروهی ماه مبارک رمضان را گفته اند و نیز گفته شده که آن حضرت در ماه رجب، مبعوث شده است. (رجوع شود به مختصر سیره الرسول از شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نجدی صفحه ۷۵)؛ اما از نظر ما، رمضان، ماه بعثت است به دلیل قول خداوند که می‌فرماید: «ماه رمضان، ماهی است که در آن قرآن نازل شده است».

(سوره بقره ۱۸۵) و نیز این آیه که خداوند متعال می‌فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم» (سوره قدر: ۱) واضح و روشن است که شب قدر در ماه رمضان می‌باشد.

تاریخ نزول اولین آیات :

مفسرین می‌نویسند که؛ نزول اولین آیات قرآن عظیم الشان توسط جبرئیل آمین بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم به روز دوشنبه 21 رمضان برابر با 10 اگست سال 610 میلادی بوده است. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بر اساس سال قمری 40 سال و 6 ماه و 12 روز سن داشت که بر اساس سال شمسی 39 سال و 3 ماه و 22 روز می‌شود.

انقطاع وحی :

مدت انقطاع وحی بنا به روایت ابن سعد از ابن عباس چند روزی بیشتر نبوده است؛ قول راجح نیز همین است. قول مشهور، مبنی بر اینکه انقطاع وحی، سه سال و یا دو نیم سال طول کشیده، به هیچ عنوان درست نمی‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در روزهای انقطاع وحی افسرده، غمگین و سرگردان بود. امام بخاری در کتاب تعبیر، روایت کرده است:

نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان اندوهگین گردید که چند مرتبه تصمیم گرفت خود را از قلۀ کوه به زمین افکند و هر دفعه که به این منظور به قلۀ کوه نزدیک می شد، جبرئیل علیه السلام ظاهر می گشت و می گفت: ای محمد! تو، بحق، رسول خدایی و بدین سان اضطراب آن حضرت تسکین می یافت و روانش آرام می گرفت و باز می گشت و چون انقطاع وحی، ادامه می یافت، دوباره به همان کار تصمیم می گرفت؛ اما وقتی به قلۀ کوه می رفت، جبرئیل آشکار می شد و همان مطلب را تکرار می کرد. (بخاری، کتاب التبعیر، باب أول مابدئ به رسول الله صلی الله علیه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة.)

ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ. ق) مشهور به ابن حجر عسقلانی کنانی مصری، از جمله مشهورترین علمای جهان اسلام (در علم تفسیر، حدیث و فقه) بشمار می رود می نویسد:

مدت انقطاع وحی، چند روزی بیشتر نبود تا اینکه حالت ترس و وحشت، از آن حضرت رفت و دوباره به حالت عادی بازگشت. (فتح الباری ۱/۲۷)

پس از سپری شدن این مرحله و بعد از آنکه پیامبر صلی علیه وسلم اطمینان یافت که به پیامبری برگزیده شده و یقین نمود که واقعاً، سفیر و فرشته الهی بوده که بر او وحی کرده، دوباره مشتاق نزول دوباره وحی گردید و بدین سان آرام و قرار یافت.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره انقطاع وحی فرموده است: «همچنان که راه می رفتم، از آسمان صدایی شنیدم. چشمانم را به سوی آسمان بلند کردم؛ چشمم به همان فرشته افتاد که او را در غار حرا دیده بودم؛ او در میان آسمان و زمین روی یک کرسی نشسته بود. هراس وجودم را فرا گرفت و چیزی نمانده بود به زمین بیفتم. به خانه برگشتم و گفتم: مرا بیوشانید، مرا بیوشانید. آنان، مرا پوشاندند. خداوند، این آیات را نازل کرد: (ای جامه به خود پیچیده! برخیز و بترسان و از بتان دوری کن) پس از آن، نزول وحی ادامه یافت. (صحیح بخاری، کتاب التفسیر (۲/۷۳۳). همچنان مراجعه شود: (سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارکپوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی)

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ (۲)

برخیز و بیم ده (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قم»: به پا خیز. «أَنْذِرْ»: بترسان و به تبلیغ و تحذیر پرداز.

تفسیر:

ای مرد جامه بر خود کشیده «قُمْ» (برخیز و مردم را از عذاب بترسان) یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار در کلمه «فَأَنْذِرْ» که مشتق از انذار یعنی ترساندن می باشد، این فهم را نیز میرساند که این ترساندن باید مبتنی بر شفقت و محبت باشد، تا آنان ایمان بیاورند.

معنای حقیقی «قُمْ فَأَنْذِرْ» اینست که ای کسی که خود را پوشانده و خفته ای، برخیز و نیز میتواند به این معنا باشد که مراد از قیام، آماده شده و مستعد شدن برای کاری است، و

هدف این است که همت نموده، خدمت اصلاح مردم را عهده بگیرد. در قرآن عظیم الشان بصورت کل دوبار کلمه «قُمْ» مورد استفاده قرار گرفته است که در هر دو بار مخاطب رسول الله صلی الله علیه وسلم است، یکی برای نماز شب «قُمْ اللَّيْلَ» (آیه 73 سوره مزمل) و دیگری برای ارشاد و تبلیغ. اگر به رسالت «پیامبران» نظر اندازیم در خواهیم یافت که آنان سه اصل را به جامعه بشریت پیش کش نموده اند:

- علم درست و صحیح
- اعتقاد و یقین بر آن علم
- ایجاد انگیزه عمل بر آن علم و ادامه زندگی بر اساس آن یقین.
این سه اصل خلاصه تعلیمات پیامبران از آدم علیه السلام آغاز تا خاتم آن یعنی محمد صلی الله علیه وسلم می باشد.
پیامبران در اولین پیام شان که برای بشریت تقدیم داشته اند، اینست که خالق جهان کیست؟ این اولین سوال است که پیامبران به جواب آن پرداخته اند، و اظهار می دارند، هدف از خلقت را باید درک کرد.
پیامبران هیچ گاه مدعی نشدند که ما برای آشکار ساختن اسرار نهان طبیعت آمده ایم، یا می خواهیم نیروهای طبیعی را رام سازیم و یا می خواهیم اختراعات جدیدی به جامعه بشریت عرضه داریم، بلکه می گویند، ما مسئولیت داریم علمی را که آفریدگار جهان به ما عنایت فرموده است، به دیگران ابلاغ نماییم، آن ها می گویند: جهان را ذاتی قادر، بدون همکاری احدی به وجود آورده است و بنا به اراده و حکمت آن ذات در حال حرکت است و نیز بی هدف آفریده نشده است و بدون قصد اداره نمی گردد. پس از زندگی دنیا حیات جاوید دیگری در انتظار انسان است که در آنجا نسبت به حیات پیشین مورد باز خواست و محاسبه قرار می گیرد و به تناسب اعمال نیک و بدش، پاداش و کیفر خواهد دید.

بلی، این پیامبران اند که قوانین گوناگون بشری را از سوی الله تعالی آورده اند و هدف او را از آفرینش جهان بیان می کنند و پیامش را به هر ملت و سر زمینی می رسانند. پیمودن راه پروردگار با عظمت، بدون وجود پیامبران امکان پذیر نمی باشد. در آیه متبرکه «قُمْ فَأَنْذِرْ» پروردگار با عظمت ما می فرماید، در جنب اینکه انبیاء باید هم بشارت دهند و هم انداز، ولی برای غفلت زدایی و بیدار کردن مردم، هشدار لازم است نه بشارت.

وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ ﴿٣﴾

پروردگارات را به بزرگی و کبریایی یاد کن. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَكْبِّرْ»: بزرگ دار و به بزرگی و کبریایی یاد کن و او را بزرگتر از آن بدان که دارای شریکی باشد. (اسراء)

تفسیر :

یعنی فقط پروردگارت را به بزرگی، تعظیم یاد کن، چه به قول باشد و چه با عمل، انسان بدون ذکر پروردگار حیات معنوی ندارد، همانطوریکه ماهی بدون آب زندگی کرده نمی تواند انسان هم بدون اکسیژن حیات جسمانی ندارد، انسان بدون حیات معنوی و ذکر

بزرگی و کبریایی خالق، همچون مرده متحرک است، بناءً بر انسان است که حیات خویش را در ارتباط با خداوند جستجو کند. یاد الله قلب را آرامش می بخشد. مفسر آلوسی فرموده است: یعنی تکبیر را به الله اختصاص بده. اعتقاد و باور داشته باش و گفته‌ی او را به کبریا و عظمت توصیف کن و بخوان. (روح المعانی ۱۱۶/۲۹).

از این رو این جمله را بعد از امر به انذار آورده است که به پیامبر یادآور شود به کفار اهمیت و اعتبار ندهد؛ چون اختیار خلاق عموماً در دست الله سبحان و تعالی می باشد. مفسرین می نویسند که حضرت موسی علیه السلام در زندگی خویش همیشه به یاد الله جل جلاله و متوجه به درگاه او بود و حلّ هر مشکلی را از پروردگار با عظمت خود استدعا می نمود.

از جمله زمانیکه در مصر شخص قطبی را کشت و ترک اولایی از او سرزد فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگار! همانا من به خویشتن ستم کرده‌ام، پس مرا ببخش» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (سوره قصص آیه 16) و زمانیکه از مصر بیرون آمد «گفت: پروردگار، مرا از این قوم ظالم رهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21).

و هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سوره قصص، آیه 22) همچنان زمانیکه گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید «گفت: پروردگار، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سوره قصص، آیه 24).

این دعای اخیر حضرت موسی علیه السلام در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا بر طرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام. خواننده محترم!

فراموش نباید کرد که: پروردگار با عظمت اجابت را می داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا بدانیم. دعا عبادت نیست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می برد. دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن، دعا ستون دین مؤمن است، دعا وسیله است که دین مؤمن را نور میبخشد، مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فادکرونی اذکرکم» (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم). «أذکرو الله ذکر أ کثیرا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست. به جز ذات اقدس که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (سورة البقره: آیه 186) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می دهم به دعا و فریاد هر دعا کننده که مرا به دعا و فریاد می خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).

علماء و مفسران می نویسند: دعا نه تنها برای انسان در موقع که محتاج باشد و برای حاجت خویش دست به دعا می زند مفید و سودمند می باشد، بلکه دعا زمانیکه تقاضا و حاجت هم در میان نباشد برای انسان سودمند، مفید و ضروری میباشد. اساساً فریاد رسی، نیکو کاری و دلسوزی زمینه را برای بهبود یافتن انسان فراهم می سازد.

دعا آرامش بخش دلهاست و همین آرامش است که در روح و مغز انسان نوعی انبساط ایجاد میکند و روح را از حالت خمودگی بیرون می آورد و به حرکت وامی دارد و گاهی روحیه دلاوری و قهرمانی به دعا کننده می بخشد.

دعا به انسان متانت در رفتار، انبساط و شادی درونی، استعداد پیروزی، و استحکام در استقبال از حوادث می دهد و بدین وسیله انسان توجه زیادی به ذات اقدس الهی پیدا می کند و مانند سایر عبادات اثر تربیتی دارد.

دعا روح ایمان را در نفوس بر می انگیزد و انسان لذت ارتباط با پروردگار را درک می کند.

دعا انسان را متکی به پروردگار با عظمت و مستقل می سازد و از اتکاء به دیگران بی نیاز می کند.

دعاء حب الهی را در دل رسوخ می دهد و نفس را از مشغله های بیهوده رها می کند. و چراغ امید را در قلب و دل انسان روشن می سازد.

دعا کشش بنده ضعیف و نیازمند و محتاج به سوی خداوند کریم و توانا است. دعا کلید و وسیله قرب الهی لب عبادت، مغز و اساس طاعات و حیات روح است.

دعا موجب نزول برکات و شرح صدور در انسان می شود.

دعا اطمینان بخش دلها و فضیلت هرانسان خدا پرست است. دعا سدی در برابر گناهان و انحرافات است.

دعا باعث تقویت معنویات و ارج و ارتقای عبادت می گردد. دعا کننده همواره با ریسمان استوار خود را با پروردگار محبوب خویش پیوند می دهد و بدین وسیله از ورطه گرفتاریها نجات می یابد.

وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ ﴿٤﴾

و لباس ها ات را پاک کن (۴)

تفسیر:

تاثیر و جذابیت نفوذ کلام رهبر آسمانی آن است که شخصیت اش از هر گونه آلودگی پاک و نظیف باشد.

مفسر ابن زید فرموده است: مشرکین خود را پاک نمی کردند، الله متعال به پیامبر امر کرد خود را پاکیزه کند و لباسش را پاک بدارد. (ابن کثیر ۵۶۸/۳).

و ابن عباس گفته است: لباس کنایه از قلب است. پس یعنی قلبت را از گناه و نافرمانی پاک بدار.

همچنان مفسران در مورد «ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ»: مبارکه می نویسند: مراد از طهارت لباس می‌تواند طهارت ظاهری باشد، یعنی لباس را از ناپاکی‌ها و نجاسات پاکیزه دار برخلاف مشرکان که به پاکیزگی از نجاست اهمیت نمی‌دادند، همچنین طهارت معنوی نیز می‌تواند مدّ نظر باشد و در این صورت لفظ «ثیاب» کنایه از قلب و درون است؛ یعنی قلب و درونت را از ناپاکی‌های شرک و گناه و صفات رذیله‌ی اخلاقی پاکیزه ساز و این استعمال در نزد عرب بسیار معمول بود.

مفسرین می‌فرمایند: که پیمودن راه کمال و رسیدن به مقامات عالی کار آسانی نیست بلکه به علت وجود موانع در این راه کار دشوار شده و بر انسان مؤمن لازم است که برای بر طرف ساختن آن‌ها به تزکیه و جهاد با نفس خویش بپردازد. در اهمیت تزکیه نفس همین بس که قرآن عظیم الشان پس از یازده مرتبه قسم در سوره شمس، تزکیه نفس را تنها عامل رستگاری و وصول به سعادت فردی معرفی داشته است.

همچنان در آیه «وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ» این فهم را بوضاحت روشن می‌سازد که نظافت و پاکی در کنار توحید و تکبیر نشانه توجه دین به پاکیزگی است، نه فقط پاکی بدن بلکه نظافت و پاکیزگی لباس نیز مورد توجه دین مقدس اسلام می‌باشد.

پروردگار با عظمت ما در (آیه 222 سوره بقره) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (همانا خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد.) و در احادیث، طهارت جزء ایمان گفته شده است.

قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفس را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنانکه عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدی‌ها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

واز پلیدی‌ها بپرهیز (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاهْجُرْ» (هَجَرَ): رها کن و دور ساز و دیگر هیچ‌گاه به آن توجهی نکن.

تفسیر:

«الرُّجْزَ»: به ضم را و کسر آن، معنای هر دو یکی است، همچنان تعدادی از مفسران هریک (مجاهد، عکرمه، قتاده، زهری، ابن زید و غیره) «رجز» را به بت معنی کرده‌اند، مفسران زید فرموده است: «رجز» یعنی خدایانی که آنها را می‌پرستیدند. پس الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرده است که پرستش آنها را ترک گوید و نزدیک آنها نشود. (طبری ۹۳/۲۹).

امام فخر رازی فرموده است: «رجز» مانند رجس برای ناپسند و کثیف نام است. و در روایتی از حضرت ابن عباس (رض) آمده است که مراد از آن، هر گناه و معصیت است، لذا معنای آیه این است که؛ همه بتها و معصیت و گناه‌ها را کنار بگذار، رسول الله صلی الله علیه و سلم از اول همه این بت‌ها را کنار گذاشته بود، لذا منظور

چنین دستور دادن به آن حضرت صلی الله علیه وسلم این است که در آینده نیز از اینها دوری گزیند و در حقیقت این حکم تعلیمی برای امت است، که بخاطر نهایت تاکید رسول الله صلی الله علیه وسلم مخاطب قرار داده شده است تا آنان بدانند که وقتی به پیامبر چنین دستور داده شده است ما باید اهتمام بیشتر داشته باشیم. (مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مولف علامفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی سوره المدثر).

با تمام قوت باید گفت که؛ خودسازی مقدم بر جامعه سازی است. کسی که می‌خواهد جامعه را از آلودگی پاک کند، باید خودش اول از هر نوع آلودگی پاک و نظیف باشد. یعنی تا زمانی که خودش چیزی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد. پس اگر انسان خود را نساخته باشد، نمی‌تواند در ساختن دیگران که به وسیله همان «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می‌پذیرد گام مؤثری بردارد.

نباید فراموش کرد که مقدم بودن «خودسازی» بر «دگر سازی یا جامعه سازی»، تقدم زمانی نیست، که با خود بگوید فعلاً به اصلاح دیگران و یا به اصلاح جامعه سر و کاری ندارم، بلکه اول باید خود را اصلاح کنم و به اصطلاح به خودسازی خود مشغول شود. توجه باید کرد که «وجود» انسان و ابعاد آن بسیار بسیط است. نه انسان محدود است و نه کمالات. لذا «خودسازی» مثل برطرف نمودن گرسنگی نیست که محض پر شدن معده، هدف حاصل شده باشد. بلکه انسان تا هست باید به سوی کمالات سوق شود. پس تا هست باید به «خودسازی» خویش بپردازد.

وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ ﴿٦﴾

و به هر که احسان کنی ابداً منت مگذار و عوض افزون مخواه (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَا تَمُنُّنَ »: منت منه، عطا مکن. « تَسْتَكْتِرُ » (کثر): بیشتر می‌طلبی، افزون طلبی می‌کنی.

تفسیر :

« وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ (6) »: و چیزی را که به مردم می‌دهی زیاد نشان مده؛ چون بخشنده، بخشش خود را کم جلوه می‌دهد هر چند که زیاد هم باشد. (التسهیل ۴/۱۶۰). و مانند شخصی که از فقر نمی‌ترسد، بخشش کن.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی چیزی را به امید التماس بیشتر عطا مکن. (مختصر ۳/۵۶۸). منظور این است که چیزی را مده که بیشترت بدهند. و راز نهی این است که عطا باید خالی از انتظار و چشمداشت و عوض باشد. باید به طریق تعفف و کمال باشد؛ چون پیامبر به شریفترین آداب و والاترین اخلاق مأمور و مکلف است. بصورت کل باید گفت که: آیه مبارکه این فهم را میرساند، عبادت و انفاق را که به عمل می‌آوری نه برالله تعالی منت بگذار و نه بر خلق خدا منت گذار. زیر منت گذاشتن و چشم داشتن در انفاقها و عطایا، از مصادیق پلیدی روح است. طوری که با زیبایی خاصی می‌فرماید: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَ لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْتِرُ»

در آیات قرآنی با تمام وضاحت بیان گردیده است که؛ قبولی هر عملی متوقف بر تحقق دو شرط نیت پاک و عمل صالح است. به این معنا که عملی مقبول خداوند بوده و موجب تقرب می‌شود که از حسن فاعلی یا همان نیت پاک و حسن فعلی یعنی کردار و عمل نیک و صالح برخوردار باشد و هر چیزی که مانع از تحقق این دو شرط باشد، به معنی عدم

قبولی و تقرب خواهد بود. اما گاه می‌شود که عمل هر دو شرط را دارا می‌باشد ولی مقبول و مقرب نباشد؛ زیرا کارهایی پس از آن انجام می‌گیرد که موجب ابطال عمل می‌شود. از جمله موجبات احباط، می‌توان به منت‌گذاری اشاره کرد. منت‌گذاری، رفتاری است که عمل مقبول و آثار آن را از میان می‌برد.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و به خاطر پروردگارت صبر کن. (٧)

تفسیر :

پروردگار با عظمت بعد از کمال عقل و کمال اخلاق عالی که رسول الله صلی علیه وسلم از آن برخوردار بود، خصوصیت بی نظیر پیامبر اسلام، صبر، بردباری و استقامتی است که از همان آغاز رسالت، الله تعالی بر دوش پیامبر گذاشت. در آیه شریفه: «وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» (و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن.) از همان آغاز رسالت این دستور نازل شد که باید برای پروردگارت صبر کرده و استقامت به خرج دهی.

همچنان در (آیه 35، سوره احقاف) می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (پس صبر کن آن گونه که پیامبران «أولو العزم» صبر کردند). پیامبر صلی الله علیه وسلم، دائماً و در هر حالت پایداری و استقامت داشت، هر سختی که می‌دید آنرا برای پیشبرد دین مقدس اسلام به جان می‌خرد، استقامت و پایداری آنحضرت به حدی رسید که قرآن عظیم الشان در (آیه 2، سوره طه) خطاب به ایشان فرمود: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که از کثرت عبادت الله و جهد و کوشش در هدایت خلق) خود را به رنج درافگنی).

فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس زمانی که در صور دمیده شود (٨)

تفسیر :

«النَّاقُورُ»: اصل «نُفِرَ» به معنای صوت است که برای زنده شدن بار دوم مردگان، به صدا در می‌آید. و «نافور» به چیزی گفته می‌شود که صوت از آن خارج می‌شود مثل صور، بوق و شیپور؛ طوریکه گفتیم در این آیه مبارکه مراد نفخ دوم صور است.

صور چیست؟

در قرآن عظیم الشان، به دو نفخ در صور تصریح بعمل آمده است؛ نفخه اول که در اثر آن همه می‌میرند و نفخه دوم که در اثر آن دوباره همه زنده می‌شوند. از جمله آیه مبارکه: «نُفِرَ فِي النَّاقُورِ» این واقعیت را برای ما انسانها می‌رساند که؛ پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، با صدایی وحشتناک صور آغاز می‌یابد.

صور:

صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته می‌شود. صحابه کرام در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال نمودند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر نمود.

از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایت شده که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده می‌شود. (سلسلة الاحادیث الصحيحة (68/3) شماره (1080)). از حسن بصری (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صوره است و به

معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صور است. همان طور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسوره، صوف جمع صوفه و بسر جمع بسره است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

یادداشت های توضیحی تفسیر و تأویل صور :

اول: قبل از همه باید گفت؛ قرائتی فوق که به حسن بصری نسبت داده شده است، از امامانی که قرائتشان دلیل به شمار می‌رود، نقل نشده است، بلکه شاذ یا ضعیف هستند. دوم: بر اساس دیدگاه ابو عبیده و کلبی، جمع صور، صور، با فتحه واو است نه با سکون واو. در قرآن عظیم الشأن آمده است: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» (سوره غافر: 64) (و شما را شکل بخشید و شکل‌هایتان را زیبا آفرید). از کسی به اثبات نرسیده است که صور را با واو ساکن قرائت کرده باشد.

سوم: کلماتی که بیان کردند، جمع نیستند؛ بلکه اسم جمع هستند که میان آنها و مفرد شان، با «ة» فرق گذاشته می‌شود.

چهارم: تفسیر صور به (اجساد)، خلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، چون در این عقیده، صور به شیپور و بوق تفسیر شده است.

پنجم: تفسیر این گروه با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم در تضاد است. ششم: الله تعالی می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرٰی فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند، مگر کسانی که الله بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده میشود، به ناگاه همگی بپا می‌خیزند و مینگرند».

بر اساس این آیه، دو بار در صور دمیده می‌شود، ولی زنده کردن یک بار صورت می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان دمیدن در صور را به زنده کردن اجساد تفسیر و تأویل نمود. (التذكرة قرطبی (182. 185) و فتح الباری ابن حجر (367/11) و لسان العرب (493/2) اما اینکه برخی از دانشمندان گفته اند: صور از جنس یاقوت یا نور است، حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد.

صاحب صور کیست ؟

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: دیدگاه معروف و مشهور همین است که صاحب صور اسرافیل است. حلیمی در این باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقی از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولانی صور، نیز به نام اسرافیل تصریح شده است. (فتح الباری (368/11) رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می‌دارد که اسرافیل از روزی که آفریده شد، برای دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور از سوی الله منان است. در مستدرک حاکم، از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ طَرْفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وُكِّلَ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ» (سلسله الاحادیث الصحیحه (66/3) شماره (1079) «از روزی که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش

را به سوی عرش دوخته است، تا اندکی در دمیدن صور، از فرمان الله تاخیر نشود و او چنان به سوی عرش نگاه می‌کند، که گویی دو چشمش دو ستاره نورانی هستند».

روز دمیدن صور:

مطابق روایات اسلامی رستاخیز، در روز جمعه برپا می‌شود. در صحیح مسلم از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ» (مشكاة المصابيح (427/1) شماره (1356) «بهترین روزی که افتاب در آن طلوع می‌کند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفریده شد و در روز جمعه وارد بهشت شد و در روز جمعه از بهشت بیرون رفت و رستاخیز نیز روز جمعه برپا می‌شود».

در حدیثی دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین بیان داشتند که رستاخیز در روز جمعه برپا می‌شود و انسان‌ها نیز برای بار دوم در روز جمعه زنده می‌گردند.

چند بار صور دمیده می‌شود؟

علمای اسلام در خصوص تعداد دفعات دمیدن در صور اختلاف نظر دارند بعضی می‌گویند دو بار و بعضی معتقدند سه بار دمیده می‌شود.

بنا بر نصوص وارد شده در مورد قیامت، اسرافیل دو بار در شیپور می‌دمد، بعد از صور اول تمام موجودات زنده هوش و حواس خود را از دست می‌دهند و بعد از صور دوم، همه موجودات، زنده می‌گردند، خداوند می‌فرماید: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». (سوره الزمر: 68) (در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بی انجامد). قرآن کریم نفخه اولی را «راجعه» و نفخه دومی را «رادفه» می‌نامد، خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ». (النازعات: 6 – 7) (رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخه اول، در صور دمیده می‌شود و) زلزله در می‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند) سپس (نفخه دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزله نخستین) زلزله دیگری به دنبال خواهد داشت)

و در جایی دیگر صور اولی را «صیحه» نامیده و به وقوع دومی نیز تصریح فرموده است، می‌فرماید: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ، فَلَا يَسْتَنْطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (سوره یس: 49 – 51) (جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را در بر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و به ناگاه همه آنان از قبور بیرون آمده و به سوی محکمه (حساب و کتاب)

پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند.

در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز به دو نفخه تصریح شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ قَالَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا قَالَ أَبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ شَهْرًا قَالَ أَبَيْتُ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَبَيْتُ». میان دو نفخه (چهل) فاصله وجود دارد. از ابوهریره سوال شد، چهل روز، چهل ماه یا چهل سال فاصله دارد؟ ابوهریره می‌گوید: من از تعیین کردنش خوداری می‌کنم. (بخاری کتاب تفسیر و مسلم). البته گروهی از علماء بر این عقیده هستند که نفخه (صور) سه بار صورت می‌گیرد، نفخه اولی را نفخه فزع می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم می‌هراسند و دومی را نفخه صعق می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن صدای آن مردم بی‌هوش می‌شوند و نفخه سومی را نفخه بعث می‌گویند، چون با دمیدن و شنیدن آن مردم زنده از قبور برمی‌خیزند.

ابن العربی، ابن تیمیه، ابن کثیر و سفارینی بنا به آیه ذیل این دیدگاه را پذیرفته اند، خداوند منان در این مورد می‌فرماید: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ». (سوره النمل: 87) و یادآور شو روزی که در صور دمیده شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند وحشت زده و هراسناک شوند، مگر کسانی که خدا بخواهد. و همگان فروتنانه در پیشگاه او حاضر و آماده می‌گردند).

ولی ابن حزم می‌فرماید: نفخه‌های روز قیامت چهار تا هستند:
1- نفخه مردن.

2- نفخه زنده شدن. با نفخه دوم همه مردگان زنده می‌شوند و از قبور بیرون می‌آیند و به منظور حساب تجمع می‌کنند.

3- نفخه فزع و صعق است که با شنیدنش بی‌هوش می‌شوند، ولی کسی جان نمی‌دهد و نمی‌میرد.

4- نفخه به هوش آمدن و افاقه از این بی‌هوشی است. (فتح الباری: (446/6)).
ابن حجر بعد از نقل دیدگاه ابن حزم می‌گوید: اینکه دو نفخه را چهار تا تلقی کرده، روشن و واضح نیست، بلکه ارجح همان دو نفخه است، اما تغایر و تفاوت گذاشتن میان دو نفخه برگرفته از حال و وضعیت شنوندگان است، با شنیدن نفخه اول همه زندگان می‌میرند، مگر مخلوقاتی که بر اساس اراده خدا استثناء شوند آنها با شنیدن نفخه مات و مبهوت می‌گردند و با دمیدن نفخه دوم همه مرده‌ها زنده شده و بی‌هوش‌ها از غفلت و سرگردانی نجات می‌یابند. (حقیقت را خداوند بهتر می‌داند). (فتح الباری: (446/6)).

مرگ اسرافیل :

علمای اسلام در این مورد اختلاف نظر دارند:

1- اکثر اهل علم می‌گویند: تمام ملائکه و از جمله اسرافیل نیز می‌میرد و ملک الموت مامور مرگ وی می‌شود و بعد الله متعال ملک الموت را نیز می‌میراند، و سپس همه را زنده می‌کند.

دلیل خود را حدیث طولانی «صور» بیان کرده اند که در قسمتی از آن حدیث چنین آمده: «..ثم يجيء ملك الموت إلى الجبار، فيقول: يا رب، قد مات حملة العرش، فيقول الله وهو

أعلم: من بقى؟ فيقول: بقيت أنت يا رب، الحى الذى لا تموت، وبقى جبريل وميكائيل، وبقيت أنا، فيقول الله: فليمت جبريل وميكائيل، فيموتان، وينطق الله العرش فيقول: يا رب، تميت جبريل وميكائيل؟ فيقول الله له: اسكت، فإنى كتبت الموت على من تحت عرشى، ثم يجىء ملك الموت إلى الجبار فيقول: يا رب، مات جبريل وميكائيل، فيقول الله وهو أعلم: فمن بقى؟ فيقول: بقيت أنت الحى الذى لا تموت، وبقيت أنا، فيقول الله: أنت خلق من خلقى، خلقتك لما قد ترى، مت... ثم قال: أنا الجبار، ثم ينادى: لمن الملك اليوم؟ ثم يرد على نفسه: لله الواحد القهار..».

يعنى: «سپس ملك الموت نزد خداوند آمده و می گوید: ای پروردگارا، ملائکه حاملان عرش نیز مردند، الله متعال باوجود آنکه بهتر می داند می فرماید: چه کسی باقی مانده؟ ملك الموت می گوید: تو ای پروردگارا، کسی که زنده است و هیچگاه نمی میرد، و جبرئیل و میکائیل و من نیز زنده مانده ایم، الله می فرماید: جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد، عرش با الله سخن می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز خواهند مرد؟ الله به وی (عرش) می فرماید: ساکت باش! چرا که من مرگ را برای هرآنکه زیر عرش باشد فرض کرده ام، سپس ملك الموت نزد الله برمی گردد و می گوید: ای پروردگارا! جبرئیل و میکائیل نیز مردند، الله متعال با وجود آنکه خودش بهتر می داند می فرماید: پس چه کسی باقی مانده؟ ملك الموت می گوید: شما زنده مانده اید که هیچگاه نخواهی مرد، و من نیز مانده ام! الله می فرماید: تو یکی از مخلوقات منی، پس بمیر.. سپس الله می فرماید: منم جبار! سپس ندا می دهد: «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (امروز فرمانروایی از آن کیست؟) سپس خودش جواب می دهد: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» «از آن خداوند یگانه قهار است».

حدیث فوق در منابع زیر وارد شده است: ابن ابی الدنيا در «الأهوال» (54) و ابن ابی حاتم در «تفسیرش» (2928/9-2931) و أبو یعلیٰ - «إتحاف المهرة» (56/8) - و طبری در «تفسیرش» (331/21) و بیهقی در «البعث والنشور» (رقم 593) و سیوطی در «الدر المنثور» (256/7). اما این حدیث ضعیف است و لذا محل اعتبار نیست. ضعیف الترغیب والترهیب (2224). امام بخاری می گوید: حدیث صور صحیح نیست. «تهذیب التهذیب» (524/9).

2- برخی از علماء می فرمایند که؛ اسرافیل و ملائکه حمل عرش نمی میرند.

3- برخی می فرمایند؛ هیچکدام از ملائکه نمی میرند.

و دلیل خود را حدیثی از شیخین ذکر کرده اند که از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ»». (7383) و مسلم (2717).
 يعنى: پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ». یعنی پروردگارا! به عزت ات که هیچ معبودی بجز تو وجود ندارد، پناه می برم. همان ذاتی که هرگز نمی میرد ولی جن و انسانها می میرند». سپس با استناد به این حدیث می گویند: مفهوم حدیث چنین می رساند که هرآنچه غیر جن و انسان باشد، نمی میرند، و ملائکه نیز نه جن هستند و نه انسان پس آنها نمی میرند. حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (370/13) این استدلال بخاطر وجود آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» نمی پذیرد.

فَذَلِكَ يَوْمًا يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

آن روز، روز سختی است (٩)

تفسیر :

«عَسِيرٌ»: سخت، گران، ناخوشایند.

این روز واقعاً روز سخت، هولناک، دشوار و موقف خطرناکی است، زیرا هولناکی زیاد و دهشت سختی دارد و امور بزرگی در آن تحقق می یابد.

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

بر کافران آسان نیست (١٠)

تفسیر :

«غیر یسیر»: دشوار است، آسان نیست.

در این روز دفاتر حسابدهی باز می شود، و کفار به عذاب و مجازات سنگینی روبرو می شوند.

حضرت ابن عباس (رض) می فرماید که از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسک است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می دانند.

همچنان مفسر صاوی فرموده است: آیه نشان می دهد که کار بر مؤمنان آسان می شود؛ زیرا عسرت آن به کافران مقید است. و نیز آیه متضمن وعید و کین زیاد نسبت به کافران و حاوی مژده و تسلی خاطر مؤمنان می باشد. (تفسیر صاوی ٢٦٥/٤).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 30) درباره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل درباره تفکری ناصواب آنان ، بحث بعمل آمده است .

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾

مرا با کسی که تنها آفریده ام واگذار (١١)

تفسیر :

«ذَرْنِي»: سرنوشت او را به من واگذار. «وَحِيدًا»: او را از مادرش آفریدم در حالی که تنها و بی چیز بود از نزد خود نعمت های فراوانی به او عطا کردم.

لفظ « وَحِيدًا » این آیه مبارکه به دو اعتبار دیگر نیز قابل معناست: 1- مرا واگذار با آن که خودم به تنهایی او را آفریدم 2- مرا واگذار با آن که خلقتش کردم و خود نیز به تنهایی از عهدهی او بر خواهم آمد.

مفسران گفته اند: آیه مبارکه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است که یکی از بزرگان سرشناس قریش بود. به همین سبب لقب «وَحید» و «ریحانه» قریش یافت. الله سبحانه و تعالی نعمت مال و اولاد را به او عطا کرد و دروازه های روزی را بر وی گشود. ثروتش مانند دریا خروشان شد. در طائف باغی داشت که تابستان و زمستان ثمرش قطع نمی شد. اما به نعمت های الله متعال ناسپاس شد و آن را به کفر مبدل ساخت و به انکار آیات الله برخاست و به آن افترا بست.

و در مورد او آیهی ذرنی و من خلقت وحیداً نازل شد، که تهدید بسیار بدیع و کم نظیری است و نیز در سورهی «نون» آیات 15 و لا تطع کل حلاف مهین . . . تا . . . سنسمه

علی الخراطوم در مورد او نازل شده است همچنان از کلمه «خَلَفْتُ وَحِيدًا» فهمیده می شود که در این روز هیچ چیزی به درد انسان نمی خورد، در دنیا امروزی که اموال و فرزندان در اطراف ما قرار دارند نباید به آن مغرور شویم، باید همیشه در فکر آن باشیم که روزی تنها امیدیم و تنها می رویم، یگانه چیزی که به درد ما می خورد و برای ما فایده میرساند، همانا اعمال حسنه ما است.

شان نزول آیه: 11:

- حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ولید بن مغیره خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و آن بزرگوار برای او قرآن مجید را تلاوت کرد، مثل اینکه ندای روح پرور قرآن دل او را نرم کرد. این خبر به ابوجهل رسید. به نزد او آمد و گفت: ای کاکا، قومت می خواهند که برای تو مال و ثروت جمع کند. [گفت: برای چه؟ ابوجهل گفت:] برای این که به تو ببخشند، چون نزد محمد رفته ای تا از دارایی او استفاده کنی، گفت: قریش خوب می داند که من ثروتمندترین آن ها هستم. ابوجهل گفت: پس در این صورت در باره محمد سخنی بگو تا قومت مطمئن شود که تو سخنان او را نپذیرفته ای و از او متنفر هستی. ولید گفت: چه بگویم به الله قسم میخورم! در بین شما کسی پیدا نمی شود که به فنون شعر از من بیشتر آگاه باشد، نه به رجز [اشعاری که روز نبرد در مقام مفاخرت گفته می شود] نه به قصیده و نه به اشعار جن. قسم به الله کلام محمد به هیچکدام از انواع شعر شباهت ندارد. به الله قسم! گفتار او از شریینی و حلاوت خاصی برخوردار است کلامش بهجت آفرین و زیباست، اولش درخشان و آخرش فروزان است مدارج سخنش رفیع و بالاتر از آن سخنی نیست و به ما دون خود شکست می آورد. ابوجهل گفت: تا عیب او را نگویی قبیله ات از تو راضی و خشنود نمی شوند. گفت: مرا بگذار تا در این مورد ببیندیشم. بعد از لحظه ای تفکر گفت: سخنان محمد جادوی است که بر دیگران اثر می گذارد و خود او این جادو را از دیگری می آموزد. پس خداوند متعال در این خصوص آیه «ذُرِّي وَمَنْ خَلَفْتُ وَحِيدًا» را نازل کرد. اسناد این روایت به شرط بخاری صحیح (واحدی در «اسباب نزول» 842، حاکم 5 / 506 و بیهقی در «دلایل» 2 / 198 و 199 به همین معنی روایت کرده اند... حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری صحیح می دانند راوی هایش راوی صحیح هستند.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٢﴾

و به او دارایی بسیار فراوان بخشیدم (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَمْدُودًا»: زیاد، گسترده و فراوان.

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: «مَمْدُودًا»: یعنی مبسوط و فراوان. او دارای کشتزار و خیل و حشم و تجارت بود. (تفسیر بیضاوی ۴۹۲/۲). ابن عباس (رض) فرموده است: مالی گسترده در بین مکه و طایف داشت. و مقاتل می نویسد: بستانی داشت که نفع و ثمر آن در تابستان و زمستان قطع نمی شد. (تفسیر کبیر ۱۹۸/۳۰).

وَبَيْنَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

و فرزندان آماده [به خدمت دادم] (۱۳)

تفسیر :

«بَنِينَ»: جمع این، پسران. «شُهُود»: جمع شاهد، حاضر و آماده که همیشه در خدمت او بودند و پیوسته به آن‌ها می‌بالید.

ولید بن مغیره همیشه از امکانات زیاد و خوبی برخوردار بود، از جمله از نعمت و لذت‌ها داشتن تعدادی زیادی از فرزندان اش بود، که همیشه با وی و در کنارش در مکه مکرمه زندگی به سر می‌برد، مؤرخین می‌نویسند که ولید بن مغیره سیزده اولاد داشت که همه‌شان پسر بودند، و سه تن از فرزندان وی هریک بنام‌های خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

برخی از مفسران از جمله زمخشری نوشته‌اند که: آنان که مسلمان شدند عبارتند از: خالد و عماره و هشام. اما صحیح آن است که ولید مسلمان شد و عماره کافر مرد. به حاشیه‌ی شهاب ۲۷۴/۸ نگاه کنید.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

و برای او وسائل زندگی را از هر نظر آماده ساختم (۱۴)

تفسیر :

«وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا (14)»: و دنیا را در مقابلش گشودم و تکالیف حیات را برایش آسان و فراهم کردم. «تَمْهِيدًا»: مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی بستر انواع خوشی‌ها و جاه و مقام دنیوی را برای او گسترانیدم. به طوری که در بین قریش عزیز و مقتدر و سرور و مطاع شد.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

(با این حال) باز هم از من طمع دارد که بر او بیفزایم! (۱۵)

تفسیر :

«يَطْمَعُ»: با وجود کفران نعمت، طمع دارد که بر مالش بیفزایم. مفسر فخر رازی می‌فرماید: لفظ «ثُمَّ» برای انکار و تعجب به کار رفته است. مانند این که به رفیقت بگویی: تو را در منزل جا دادم و غذایت را دادم و احترامت را گرفتم، اما در مقابل مرا ناسزا می‌گویی؟! (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).

ولید بن مغیره با همه امکاناتی از جمله ریاست قوم، اولاد مال و سرمایه سرسام آور که در اختیار داشت، هیچ وقت حاضر نشد که شکر نعمت الهی را بجا آورد و با تمام عناد و دشمنی از قبولی اسلام و ادای تکالیف شرعی ابا و ورزید.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾

هرگز چنین نخواهد شد، زیرا او در مقابل آیات ما دشمنی می‌ورزید. (۱۶)

تفسیر :

«عَنِيدًا»: سرپیچی، مخالفت و سرسختی با وجود آگاهی از حقیقت.

ولید بن مغیره دشمنی خویش را با آیات قرآنی و وحی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود کافر شد. با وجود آگاهی و اطلاع از حقانیت قرآن، با آن به مخالفت می‌پرداخت.

مفسران می‌نویسند: «عَنِيدًا» از «عناد» گرفته شده است؛ یعنی کافران با در نظر داشت اینکه حق را شناختند ولی از روی عناد و دشمنی به لجابت شروع کردند و حاضر به پذیرش واقعیت و حقیقت نه گردیدند.

به یک واقعیت باید اعتراف کرد، زمانیکه یکبار مرض عناد و لجاجت در انسان مستقر شود، و آن بحیث عادت اش مبدل گردد، منفی گرای و دشمنی اش به حدی میرسد که حتی، آیات الهی را نیز تکذیب می نماید. نباید فراموش کرد که مرض عناد و لجاجت سبب زوال نعمت الهی می گردد.

سَأَرْهَقُهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾

(بلکه) به زودی او را به بالا رفتن بر گردنه سخت مجبور می کنم. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَأَرْهَقُهُ» (رهق): إرهاب یعنی وادار نمودن به انجام یک کار سنگین.
«صَعُود» (صَعَدَ): «صُعُود» (با ضم صاد) عبارت است از رفتن به مکان بلند و «صَعُود» (با فتح صاد) به جایگاه صُعُود (مکان بلند) اطلاق می شود، لذا به گردنه «صَعُود» گفته می شود و به صورت استعاری به هر کار سختی نیز صَعُود می گویند.

تفسیر :

«سَأَرْهَقُهُ صَعُودًا (17)»: او را به عذابی سخت و طاقت فرسا مبتلا و روبرو می کنم، که نیروی او را همانند صعودکنندگان به قله‌ی کوه ضعیف می کند.
مفسر قرطبی فرموده است: صعودا عبارت است از صخره‌ی صافی که شخص مکلف و مجبور می شود از آن بالا برود. و وقتی به بالای آن برسد، به جهنم در می افتد، قبل از این که به مقرش برسد هزار سال سقوط می کند. (تفسیر کبیر ۱۹۹/۲).
و در حدیث آمده است: «صعود کوهی است از آتش. کافر هفتاد پاییز از آن بالا می رود، سپس همچنان تا ابد از آن بالا می رود و پایین می افتد» (اخراج از ترمذی، و حاکم آن را تصحیح کرده است).

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

همانا او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. (۱۸)

تفسیر :

«فَكَّرَ»: فکر کرد. در مورد قرآن و پیامبر که چگونه انکار کند و بر آن ها طعن وارد سازد. «قَدَّرَ»: تفکرش را مورد سنجش قرار داد و سخن ناشایستی و غیر مطلوب را در ذهن خویش آماده ساخت که به قرآن و پیامبر نسبت دهد.
یعنی او مفکوره و طرح بدی را مطرح کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم را به سحر و ساحری متهم نمود.

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۱۹)

تفسیر :

هدف از «قَدَّرَ»، «تقدیر» به معنای مقایسه میان قرآن با سحر و شعر و کهانت است. قرآن عظیم الشان در مورد کفر و دروغ از کلمه «قُتِلَ» استفاده بعمل آورده است؛ طوری که در (آیه 17، سوره عبس) می فرماید «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (مرگ به انسان که (بی ایمان) که تا این حد کفر می ورزد. همچنان در (آیه 10، سوره ذریات) با زیبای خاصی می فرماید: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» مرگ بر کسانی که دروغ می بندند.
آیه متبرکه متضمن تمسخر و سرزنش او می باشد؛ چرا که چیزی را سرهم کرده است که اصلاً درست نیست و هیچ عاقلی آن را نمی گوید.

در البحر آمده است: عرب در موقع بزرگ دانستن و تعجب از امری می‌گویند: «قاتله الله» خدا او را نابود کند! منظور آنان این است که به جایی رسیده است که مورد رشک و حسد قرار گرفته و نفرین می‌شود و حاسدانش نابودی او را می‌خواهند. استفهام در کیف قدر جانشین «ما أعجب» و «ما أغرب تقدیره» می‌باشد. مانند این که می‌گویند: چه مردی است این! یعنی چه بزرگ است! (البحر ۳۷۴/۸).

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟ (۲۰)

تفسیر :

«كَيْفَ»: استفهام در این آیه دلالت بر سنجش جاهلانه و عجیب از جانب ولید بن مغیره دارد. «ثُمَّ قِيلَ»: تکرار دلالت بر مبالغه و تأکید دارد.

«ثم» که در این آیه مبارکه تذکر رفته است بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی هرچه بیشتر و مؤکدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

مفسران فرموده اند: ولید از کنار پیامبر صلی الله علیه و سلم گذشت که در نماز تلاوت قرآن می‌گردد، به قرائتش گوش داد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. آنگاه به طرف مجلس قوم خود «بنو مخزوم» شتافت و گفت: قسم به الله هم‌اکنون کلامی را از محمد شنیدم که نه کلام انسان است و نه کلام جن. به الله قسم بسی شیرین است و بسی زیباست. و بالایش باثمر و پائینش سرسبز و دلفریب است، غالب می‌شود و مغلوب نمی‌گردد، و سپس به منزل برگشت. قریش گفتند: به الله قسم ولید از دین برگشته و تمام قریش از دین برمی‌گردند! ابو جهل گفت: او را به من واگذارید، پس بیرون رفت و با حالتی افسرده در کنار ولید نشست. ولید گفت: چه شده ای برادرزاده که جگر خون و افسرده‌ای؟! ابو جهل گفت: چگونه افسرده نباشم در حالی که می‌بینم قریش مالی جمع کرده‌اند که تو را در این سن پیری کمک نماید، اما آنان گمان می‌کنند که تو گفتار محمد را زیبا دانسته و از دین برگشته‌ای تا از اضافه خوراک او به نوایی بررسی و از مالش طرفی بربندی!! ولید خود را به اصطلاح بی خبر گرفت و گفت: مگر قریش نمی‌داند که ثروت و اولاد من از همه‌ی آنها بیشتر است؟! و آیا محمد و یارانش سیر شده‌اند تا اضافه غذا داشته باشند؟ آنگاه برخاست و با ابو جهل به مجلس قوم برگشت و گفت: گمان می‌برید محمد دیوانه است، آیا تا حال دیده‌ای کسی را خفه کند؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌کنید کاهن است، آیا تا به حال هرگز از او کهانتی دیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: خیال می‌کنید محمد شاعر است، آیا هرگز او را دیده‌اید که شعری بگوید؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌برید دروغگو می‌باشد، آیا هرگز دروغی از او تجربه کرده‌اید؟ گفتند: نه. به ولید گفتند: پس محمد چیست؟ مدتی اندیشید و گفت: او جز ساحر چیزی نمی‌تواند باشد. مگر ندیده‌اید که شخص را از خانواده و فرزندش جدا می‌سازد؟ چیزی که می‌گوید جز سحر نیست. پس این است معنی فرموده‌ی خدای متعال: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ». ولید را رها کردیم تا بیندیشد و تقدیر کند. (قرطبی ۷۳/۱۹ و خازن ۱۷۶/۴ و تفسیر کبیر ۲۰۱/۳۰ و سیره‌ی ابن هشام).

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

سپس باز نگریست (۲۱)

تفسیر :

«نَظَرَ»: نگریست و اوضاع را مجدداً واری کرد تا کاراترین طعنه را وارد سازد.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. (۲۲)

تفسیر :

«عَبَسَ»: بین چشمان را در هم کرده و روتزش نمود و چهره را در هم کشید. «بَسَرَ»: سخت چهره در هم کرد و رونکش تغییر نمود.

در التسهیل آمده است: «بسور» یعنی ابرو در هم کشیدن، که از عبوس شدیدتر است (التسهیل ۱۶۱/۴).

یادداشت :

مفسران مراتب چهره در هم کشیدن. چین به ابرو افکندن را چنین تقسیمبندی نموده اند: در هم کشاندن چشمان را «عَبَسَ» گویند، اگر عبوس شدن با نمایان گشتن دندان‌ها همراه شود می‌گویند «كَلَحَ» و اگر همراه با تفکر و دقت در امری باشد گفته می‌شود «بَسَرَ» و اگر خشم و غضب نیز همراه آن شود به آن «بَسَلَ» می‌گویند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

باز پشت گردانید و تکبر کرد. (۲۳)

تفسیر :

«اسْتَكْبَرَ»: گردن فرازی کرد، تکبر نمود، خود را برتر دید. یعنی از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن ابا و ورزید. و از پیروی از هدایت و حق تکبر کرد.

انکار از حق از جمله بزرگترین رذائل اخلاقی بشمار رفته و دارای آثار و عواقب شوم و بدی می باشد، که همواره مورد نهی و نکوهش دین مبین اسلام قرار گرفته است؛ طوری که قرآن عظیم الشان خطاب به منکرین حق می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره آل عمران: آیه ۷۱). (ای اهل کتاب! چرا در حالیکه به حقایق و واقعیات آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می‌کنید و آن را پنهان میدارید.)

کافران متعصب برای گریز از پذیرفتن واقعیت‌ها و حقایق الهی، آنها را اموری موهوم جلوه می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به سحر و جادو می‌کردند.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾

پس گفت: این قرآن جز جادویی که از جادوگران پیشین حکایت شده چیزی نیست. (۲۴)

تفسیر :

یعنی گفت: چیزی که محمد می‌گوید، جز نقل سحر از ساحران نیست.

«يُؤْتَرُ» بازگو می شود، آموزش داده می شود.

قابل تذکر است فحوی آیه مبارکه میرساند که قرآن عظیم الشان با این فصاحت و بلاغت و با این اعجازی که دارد، حتی در نظر کافران، کلامی پر جاذبه و سحرآمیز است همچنان این اتهامات یک واقعیت را میرساند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای فضایل بزرگی اخلاقی می باشد که کفار نتوانستند در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ نقطه ضعفی نیافتند که به ایشان نسبت می داد بجز از اینکه او را متهم به لقب سحر

کردند.

إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

این فقط سخن انسان است (نه گفتار خداوند!) (۲۵)

تفسیر :

یعنی این کلام الله نبوده و جز کلام مخلوق چیزی نیست. محمد مردم را بدان فریب و قلوب آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همان‌طور که سحر در نهاد مردم مؤثر است این هم در قلب آنها اثر می‌نهد.

مفسر آلوسی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: این صورت تأیید جمله‌ی اول را دارد؛ چون مقصود از این دو نفی، نفی قرآن بودن و یا نفی کلام خدا بودنش می‌باشد. از این رو آن را با واو، عطف نکرده است. مراد از بیان سخن بی‌ارزش و پوچ ولید، تمسخر و ریشخند به او می‌باشد و نشانگر آن است که از حق به دور است. با تحقیق در احوال ولید معلوم می‌شود که این گفته را از روی دشمنی و حمیت جاهلی بر زبان آورده است نه از روی آگاهی به حقیقت. (روح المعانی ۱۲۴/۲۹).

در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم سخت به اموری چون جادوگری و سحر معتقد بودند، از این رو، بهترین راه برای نشان دادن عدم حقانیت دعوت و اقدامات و معجزات انبیا، نسبت دادن سحر به آنان بود تا مردم کار پیامبران را همچون کار ساحران بدانند که می‌توانند مرده را زنده گردانند، مریض را شفا دهند، عصایی را مانند افعی و یا مار جلوه دهند و یا به قدرت سحر الفاظ، مدعی آوردن کتاب از سوی الله تعالی باشند. از آیات قرآنی بوضاحت ملاحظه می‌شود که کافران و منکران نبوت، سحر و ساحری را به همه پیامبران نسبت داده اند.

خواننده محترم!

قیل از همه باید گفت که مقام نبوت هدیه و بخشش الهی است به هر کس از بندگانش را که خود بخواهد و صلاح بداند ارزانی می‌فرماید. نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد زیاد آنرا بدست آورد، بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن طوریکه یادآور شدیم همانا فضل و رحمت الهی است و بس «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (سوره البقرة):

(105). (کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالیکه خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و الله تعالی دارای فضل و بخشش بزرگ است).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که پروردگار خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست یابد، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أولوالعزم» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا نَقِيلًا» (سوره المزمّل: 5). (ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد).

همچنان قابل تذکر است که نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه همان‌طوریکه یادآور شدیم اختیار و انتخاب است، که خداوند متعال بهترین مخلوقات خود

را به این مقام می‌گمارد و برجسته ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آن‌ها را از میان انسان‌ها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آن‌ها قرار می‌دهد. طوریکه می‌فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝٧٥» (سوره الحج: 75) (خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است).

وباز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره آل عمران: 33) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید).

بنابر همین منطق است که مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم خرده گرفتند و چیزی دیگر نه یافتند او را متهم به سحر، کفانت و جنون به پیامبر اسلام کردند.

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا أَلذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (سوره انعام/7) (اگر ما نامه‌ی روی صفحه‌ی بر تو نازل کنیم، و علاوه بر دیدن و خواندن آن‌را با دست‌های خود لمس کنند باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست).

نسبت دادن سحر به پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنت‌های خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می‌شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می‌گفت و دعوی رسالت از سوی الهی داشت.

سَأْصَلِيهِ سَقَرٌ ﴿٢٦﴾

(به سزای این سخن) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم. (۲۶)

تفسیر:

«سَأْصَلِيهِ» (صلی): او را در می‌آورم، او را داخل می‌کنم. [نساء/30، 56، 115، نصلیه، نصلیه، نصله]. یعنی او را داخل زبانه‌ی آتش جهنم درآوریم تا حرارت و عذابش را بچشد.

«سَقَرٌ»: از نام‌های جهنم است که دلالت بر گرمای شدید آن دارد به گونه‌ای که شکل هر چیز را تغییر می‌دهد و سیاه و ذوب می‌کند. «سقر»: دوزخ. ما أدراك: تو چه می‌دانی، چه چیز تو را آگاه کرد. (حاقه/3)، (مرسلات/۱۴).

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٢٧﴾

و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ (۲۷)

تفسیر:

«وَمَا أَدْرَاكَ»: استفهام در این جا جهت ترساندن فراوان از جهنم و گرمای شدید آن است. از آیه فوق به یک حقیقت واضح پی می‌بریم که دوزخ به جز از راه وحی قابل درک و شناخت برای انسان نیست، اگر ما خواستار واقعیت و حقیقت جنت باشیم باید در مورد شناخت آن به وحی آسمانی مراجعه نمایم.

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

(آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد! (۲۸)

تفسیر :

آتش دوزخ هم فراگیر است و هم خاموش ناشدنی. مفسران در معنی کلمه: «لَا تَبْقَى»: می نویسند که: چیزی را از جهنمیان باقی نمی‌گذارد مگر این که آن را کباب و سیاه کند یعنی همه چیز را نابود می‌کند و هیچ یک از تبهکاران را ناسوخته نمی‌گذارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یک ذره خون و استخوان و گوشت را باقی نمی‌گذارد و اگر دوباره خلق و بازسازی شوند، شدیدتر از قبل آنها را می‌سوزاند و این روند تا ابد ادامه دارد. (تفسیر کبیر ۲۰۲/۳۰).

لَوْاحَةٌ لِلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

پوست بدن انسان را به کلی دگرگون می‌کند. (۲۹)

تفسیر :

«لَوْاحَةٌ» (لَوْح): تغییر دهنده، سیاه کننده. «بَشَرٌ» جمع بَشَرَةٌ: ظاهر پوست بدن انسان، اسم جنس جمع بشره است. از آیه مبارکه: «لَوْاحَةٌ لِلْبَشَرِ» جزای شخصی که وحی الهی را دگرگون جلوه دهد و آنرا در سیمای سحر به مردم معرفی کند، دگرگون شدن پوست بدنش با آتش دوزخ است.

قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ :

قدرت و قوت آتش دوزخ به حدی است که هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هر کس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره آتش دوزخ می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لَكَافِيَةً. قَالَ: إِنَّهَا فَضِلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا» «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه آتش دنیا گرم می‌باشد.» (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4).

حرارت آتش تقلیل نمی‌یابد:

قرآن عظیم الشان در (آیه 30، سوره النبأ) می‌فرماید: «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی‌افزاییم». با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد، طوری که الله متعال می‌فرماید: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه آتش فروکش کند، بر زبانه آتش‌شان می‌افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمیشود و کسی به آنان یاری و کمک نمی‌رساند». و دوزخ زمانی که دوزخیان را می‌بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» (سوره التکویر: 13-12). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک

گردد».

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

بر آن (دوزخ) نوزده فرشته [موکل] گمارده اند (۳۰)

تفسیر :

«تِسْعَةَ عَشَرَ»: مراد نوزده ملائکه یا گروه ملائکه است که خَزَنه و نگهبان جهنم هستند و طبق آیهی ششم از سورهی تحریم، بسیار خشن، تندخو و سنگدل هستند و کاملاً تحت فرمان پروردگارشان هستند.

ابن عباس (رض) فرموده است: «فاصله‌ی بین دو شانه‌ی هر یک از آنها مسیر یک سال است و قدرت هر یک از آنها به اندازه‌ایست که با یک ضربه شلاق آهنین هفت هزار انسان را به قعر جهنم می‌اندازد» .

مفسر آلوسی گفته است: از ابن عباس روایت است که وقتی آیهی علیها تسعة عشر نازل شد، ابو جهل به قریش گفت: مادر به عزایتان بنشینند! می‌شنوم ابن ابی کبشه یعنی محمد می‌گوید: نگهبانان جهنم نوزده نفرند در حالی که شما افراد زرنگ و شجاعی هستید، آیا هر ده نفر از شما نمی‌توانند یک نفر از آنها را از پای در آورند؟ ابو الاسد جمحی که مردی پرقدرت بود، گفت: من به تنهایی از عهده‌ی هفده نفر از آنها برمی‌آیم، شما فقط دو نفر را مهار کنید. (تفسیر روح المعانی ۱۲۶/۲۹).

توجه باید کرد: زمانیکه يك فرشته می‌تواند جان همه مردم را بگیرد و وقتی دو فرشته می‌توانند شهر لوط را زیر و رو و همه اهل آن را هلاک کنند، نوزده فرشته می‌توانند مسئول عذاب همه مجرمان باشند.

شأن نزول آیه 30:

ابن ابوحاتم و بیهقی در «البعث» از براء روایت کرده اند: گروهی از یهودیان از یک نفر صحابی پرسیدند که تعداد خازنان دوزخ چند نفراند صحابی آمد و پیامبر صلی الله علیه وسلم را از این موضوع خبر کرد. در آن ساعت آیه «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد. (ملاحظه فرماید: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (31 الی 37) درباره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است .

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را غیر فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم و شمار آنها را نیز جز وسیله آزمایش کافران قرار ندادیم، تا اهل کتاب یقین کنند (که قرآن کتاب آسمانی است) و تا ایمان مؤمنان بیشتر شود و تا اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند و تا بیمار دلان (منافقان) و کافران بگویند: الله از این مثل چه خواسته است؟ الله این چنین هر که را بخواهد [پس از

بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. (۳۱)

تفسیر:

«وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»: یعنی ما نگهبانان و مأموران جهنم را جز از فرشتگان بزرگ و پر قدرت اختیار نکرده ایم. آنها را از بشر قرار نداده ایم تا با آنها درگیر شوید و بر آنها غالب آیید.

«أَصْحَابَ النَّارِ»: یاران آتش، منظور نگهبانان و به تعبیر قرآن خزنه‌ی جهنم می‌باشند.

«وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: و آن عدد را فقط سبب فتنه و گمراهی مشرکین قرار داده ایم، تا تعداد آنها را اندک بدانند و آنان را مسخره کنند. تا ابوجهل بگوید: آیا هر یک صد نفر از شما نمی‌تواند یک نفر از آنها را از پای درآورد تا از آتش بیرون بیاییم؟ (تفسیر قرطبی ۷۹/۱۹).

مفسر طبری فرموده است: از این جهت الله متعال تعداد نگهبانان جهنم را برای کفار فتنه قرار داده است که آنها آن را تکذیب می‌کردند، و بعضی به طریق تمسخر می‌گفتند: ما شر آنها را از شما دفع می‌کنیم. (تفسیر طبری ۱۰۱/۲۹).

«لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»: تا این که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقیناً برای شان ثابت شود که آنچه در قرآن آمده دقیقاً همان مطالبی است که در کتاب‌های آسمانی آن‌ها (تورات و انجیل) نیز ذکر شده است و این خود تأییدی بر صدق نبوت محمد ص می‌باشد.

«وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا»: و تا تصدیق مؤمنان به الله و پیامبرش، افزایش یابد و درستی اخبار پیامبر خود را مشاهده کنند؛ چون آنچه در قرآن آمده است با تورات و انجیل مطابق است، و اهل کتاب نیز سر تسلیم فرو آورند.

«وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ»: و تا اهل کتاب و مؤمنان در مورد تعداد آنها شک و تردید نداشته باشند. این بخش از آیه برای تأکید ما قبلش آمده است؛ چون وقتی یقین را ذکر کرد، شک را از آنها نفی کرده است. پس گفته‌ی «و لا یرتاب برای مبالغه و تأکید آمده است. (التسهیل، این را از زمخشری نقل کرده است.)

«الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ»: مراد کسانی‌اند به ظاهر، اسلام را پذیرفته‌اند اما در باطن نسبت به آن شک و تردید دارند و به یقین حقیقی نسبت به صدق قرآن و پیامبر نرسیده‌اند و هنوز باورهای کفر در آن‌ها زنده و فعال است. از جمله منافقین و انسانهای یا ضعیف الایمان. «مَادَا أَرَادَ اللَّهُ»: تا کافران و ضعیف‌ایمانان از روی استهزاء و تمسخر و بلکه از روی نادانی بگویند که: الله متعال چرا این چنین سخنی را که مثالی از غرابت و تازگی است مطرح نموده و بدین سان می‌خواهد ما را بترساند!

مفسر فخر رازی فرموده است: اثبات یقین در بعضی موارد با پیدایش شک و تردید منافات ندارد. مقصود از اعاده‌ی این سخن این است که برای آنان یقین جازم و قطعی حاصل شده به گونه‌ای که هرگز شک و تردید در آن حاصل نیاید. پیامبر صلی الله علیه و سلم از حال قریش آگاه بود و می‌دانست که چنانچه این عدد عجیب را به اطلاع آنها برساند، آنها آن را مسخره کرده و به آن می‌خندند، از این رو خدا به واضح‌ترین شیوه مقصود از ذکر این خبر را توضیح داده است. (تفسیر کبیر با کمی تغییر ۲۰۶/۳۰).

«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»: الله همان‌طور که ابوجهل و یارانش را گمراه کرد، هر کس را که بخواهد از هدایت و حق گمراه می‌کند و هر کس را که بخواهد

هدایت می‌دهد.

«وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ جَز»: الله هیچ کس تعداد فرشتگان و قدرت و قوت جسمانی آنها و کیفیت خلقت و کثرت آنها را نمی‌داند. آیه نظر ابوجهل را رد می‌کند که می‌گفت: آیا خدای محمد بیش از آن نوزده، یار و انصاری ندارد؟

« وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ (31)»: این آتش که الله متعال و جبار آن را برای شما توصیف کرده است جز اندرز و پند و یادآوری برای انسان چیزی نیست، تا از غضب الهی بترسند و از در اطاعت درآیند و از نافرمانی دست بردارند.

شان نزول آیه 31 :

از ابن اسحاق روایت کرده است: روزی ابوجهل گفت: ای گروه قریش! محمد می‌گوید: لشکر خدا که شما را در جهنم عذاب می‌دهند و شکنجه می‌کنند نوزده نفراند. تعداد شما از آنان بیشتر است آیا صد نفر شما را یکی از آنها مغلوب می‌کند، پس خدا آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» را نازل فرمود.

- همچنان از سدی روایت کرده است: هنگامی که «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» نازل شد.

مردی از قریش به نام ابو اشد گفت: ای گروه قریش، از نوزده نفر خازن دوزخ نترسید، من خودم تنها ده نفر آن‌ها را با شانه راستم و نه نفر آن‌ها را با شانه چپم از شما دفع می‌کنم. پس آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...» نازل شد. (ملاحظه شود: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خواننده محترم !

طوری‌که در آیات (26 الی آیه 30) دریافتم که الله تعالی نگهبانان دوزخ را نوزده نفر بیان نموده است، که در بیان این عدد برای کافران، آزمایش و عذاب گردید؛ آنها گمان می‌کردند که بر این تعداد کم چیره می‌شوند و نمی‌دانستند که یکی از آن فرشتگان می‌تواند با تمام فرزندان آدم مقابله کند. روی همین اصل، الله متعال در پی آن فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (سوره المدثر: 31). «و نگهبانان دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد شان را تنها از این جهت بیان کردیم که مایه گمراهی کافران باشد».

ابن رجب می‌فرماید: دیدگاه مشهور در میان دانشمندان گذشته و امروز، این است که آزمایش بدین جهت بود که تعداد فرشتگان تصریح شد و کفار به خاطر اندک بودن آن‌ها، گمان می‌بردند که مبارزه با آنان و مغلوب کردنشان، آسان است و به این واقعیت پی نبردند که یکی از آن فرشتگان، توان مبارزه با تمام انسان‌ها را دارد. (تخويف من النار ص (147) این فرشتگان همان کسانی هستند که الله متعال آنان را «نگهبانان دوزخ» نامیده است. الله متعال می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ» (سوره غافر: ۴۹). «دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که روزی عذاب را از ما بردارد».

كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٢﴾

نه چنین نیست (که کفار تصور می‌کنند که این حقایق افسانه است)، قسم به ماه. (۳۲) تفسیر :

« كَلَّا »: کلمه‌ی زجر و منع است. الله متعال به ماه قسم یاد کرده که «سقر» حق است، تا آن مسخره کنندگان به وحی و قرآن دست از عمل زشت و ناپسند خود بردارند. قسم به ماه. در این هیچ جای شکی نیست که آفریده‌های خداوند متعال در طبیعت از چنان اهمیتی برخوردارند که قابل قسم اند

وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

قسم به شب هنگامی که پشت کند. (۳۳)

تفسیر :

بصورت کل در قرآن عظیم الشان هفت بار به شب قسم بعمل آمده است که عبارتند از:

- 1- «وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ» (قسم به شب چون بگذرد).
 - 2- «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» (تکویر 17) (سوگند به شب چون برود)
 - 3- «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (انشقاق 17) (قسم به شب و آن چه را جمع آوری میکند)
 - 4- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ» (فجر آیه 4) (قسم به شب هنگامی که حرکت می‌کند)
 - 5- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» (شمس آیه 4) (قسم به شب چون فرو پوشد)
 - 6- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» (لیل آیه 1) (قسم به شب چون فرو پوشاند)
 - 7- «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» (سوره ضحی آیه 2) (قسم به شب چون آرام گیرد).
- باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشان قریب به چهل مورد به غیر از الله به تعداد مخلوقات قسم یاد گردیده است که از جمله: در سوره شمس به یازده چیز قسم خورده شده که هشت تای آن غیر الله است که شامل: «آفتاب»، «نور آفتاب»، «ماه»، «روز»، «شب»، «آسمان»، «زمین» و «نفس انسان» می باشد.
- همچنان در سوره النازعات به سه چیز و در سوره والمرسلات به دو چیز قسم می خورد. همچنین سوگند به غیر الله در سوره های الطارق، قلم، عصر، البلد، هم وارد شده است.

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

قسم به صبح زمانی که روشن شود. (۳۴)

تفسیر :

«أَسْفَرَ»: نورش دمیده و روشن می‌شود و فروغش در جهان پخش می‌گردد.

إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرِ ﴿٣٥﴾

که دوزخ یکی از نشانه‌های بزرگ (قدرت الله) است. (۳۵)

تفسیر :

مفسر ابو حیان فرموده است: الله سبحانه وتعالی به این اشیا قسم یاد کرده است تا شرافت آنها را نشان دهد و صنعت عجیب و قدرت خود را در آنها یادآور شود که برپایی هستی بر ایجاد آنها متکی است. قسم خورده است که جهنم یکی از مصایب بسیار بزرگ و بی‌نظیر است. (البحر ۸/۳۷۸).

حسن بصری (رض) فرموده است: «به الله قسم که حق تعالی خلائق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «آنها» یعنی: تکذیب آنان محمد صلی الله علیه وسلم را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

آیه بیانگر آن است که آفتاب و مهتاب ساخته‌ی دست قدرت الله متعال می‌باشند، و در حرکات و رفت و برگشت و روشنایی و پیدایش شب و روز از آنها، مسخر و مطیع فرمان خدای متعال می‌باشند، و در پیشگاه قدرت و قهر او سر سجده و اطاعت خم می‌کنند. پس چگونه برازنده‌ی انسان است که آن دو را پرستش کند، و به خدایی کافر باشد که آنها را هستی داده است؟ (تفسیر صفاة التفاسیر).

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

هشدار دهنده بشر است (۳۶)

تفسیر :

باید یاد آور شد که هشدار پیامبر صلی الله علیه وسلم برای همه بشریت است، و این هشدار دادن امر ضروری و لازمی هم می باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

(ترساننده است) برای هر یک از شما که بخواهد (در مقام ایمان و طاعت و سعادت) پیش رود، یا پس ماند (به سبب کفر، طغیان و گناه). (۳۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أَنْ يَتَقَدَّمَ » : که پیش افتد، که پیشی جوید. « يَتَأَخَّرَ » : پس افتد، باز ماند.

تفسیر :

یعنی برای آن‌که با انجام دادن اعمال نیک به پروردگارش تقرب جوید و یا با ارتکاب اعمال مهلک و خطرناک از او دوری جوید.

در البحر آمده است: منظور از تقدم و تأخر پیشی گرفتن در اعمال نیک و تخلف ورزیدن از آن است. مانند گفته‌ی «فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر». (البحر ۳۷۹/۸).

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی هر کس می‌خواهد از الله پیروی کند و هر کس بخواهد تخلف ورزد و مرتکب معصیت و نافرمانی شود. (طبری ۱۰۳/۲۹).
از فحوی آیه مبارکه معلوم می‌میشود که انسان دارای اختیار و اراده است. «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (جنتیان) و اهل گناه (دوزخیان) ؛ بحث بعمل آمده است .

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

هر نفس (هر شخص) درگرو اعمال خویش است. (۳۸)

تفسیر :

«رَهِينَةٌ» «گروگان، درگرو».

طوری‌که گفتیم «رَهِينَةٌ» به معنی مرهونه و هدف از آن محبوس و مقید بودن است، مانند آن کسی که در برابر قرضی، چیزی را بطور رهن و گروگان بگذارد، پس آن چیزی در دست قرض دهنده محبوس می‌ماند، و مالک نمی‌تواند از آن استفاده کند، همچنین در روز قیامت هر کسی در عوض گناهان خویش محبوس و مقید می‌باشد، غیر از اصحاب الیمین که از این حبس و قید، مستثنی می‌باشند. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد

شفیع عثمانی دیوبندی، سوره المدثر). رفتار انسان، سازنده شخصیت اوست، و یکی از خصوصیات قرآن عظیم الشأن اینست که انسان را مسئول اعمال خود می‌داند و در آیات زیادی مسئولیت اعمال خوب و بد را به خود انسان نسبت می‌دهد. این امر نشان می‌دهد قرآن عظیم الشأن برای انسان قائل به اختیار است و لازم است آیاتی را که جبر از آنها استفاده می‌شود با مجموعه چنین آیاتی فهمید.

با توجه به آیه یاد شده هر نفسی در گروهی کسب خود است، چنانچه انسان در آخرت مجازات شود یا اگر پیوست عملی به بدی یا خوبی کشیده می‌شود، عامل آن خوبی یا بدی خود انسان است و نمی‌تواند بگوید چون خداوند قدرت مطلق دارد، اعمال ما و آثار اعمال ما منسوب به خداوند متعال است.

انسان دارای اختیار است؛ می‌تواند هر عملی را چه خوب و چه بد انجام دهد اما بداند که آثار عمل از مجازات یا پاداش به واسطه اعمال خود است.

قرآن عظیم الشأن برای آن‌ده از اشخاصیکه در سرآشویی گناه افتاده‌اند موقعیت خطرناکی ترسیم می‌کند و می‌فرماید مشکل است چنین اشخاصی به زودی هدایت شوند مگر اینکه به لطف الهی و درخواست جدی از مسیر گناه بازگردند. اشخاص گناهکار باید با توبه قاطع به اصلاح اعمال خود بپردازد تا امید نجات آن‌ها حاصل شود.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾

مگر اصحاب دست راست (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می‌دهند). (٣٩)

تفسیر :

« أَصْحَابَ الْيَمِينِ »: یاران دست راست، یاران اهل سعادت، (واقعه/27، 38، 90، 91) گیرندگان کارنامه ی اعمال با دست راست بهشتیان که با اعمال نیکو، خود را از آتش جهنم نجات داده اند.

فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

که آنها در باغهایی بهشت اند و سؤال می‌کنند. (٤٠)

تفسیر :

« يتساءلون »: از یکدیگر می‌پرسند، از گناهکاران می‌پرسند. کیفیت این پرسش می‌تواند دو نوع باشد: 1- این که مومنان در میان خودشان در مورد اسباب جهنمی شدن مجرمان گفت‌وگو می‌کنند. 2- مومنان از مجرمان در مورد اسباب جهنمی شدنشان می‌پرسند تا بر حسرت آنان بیفزایند. البته سؤالات متعدد و پی در پی که از مجرمان در قیامت، بعمل می‌آید، از جمله نوعی از عذاب روحی برای آنان بحساب می‌رود.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

از مجرمان (٤١)

تفسیر :

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یک دیگر راجع به احوال گناهکاران می‌پرسند، یا از خود گناهکاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند: «چه چیز شما را در دوزخ در آورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌دادیم و با هرزه درایان هرزه‌رایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه

گمراهی به گمراهی کشیده می شد، ما هم با او گمراه می شدیم. ابن زید در معنی آن می گوید: «در کار محمد صلی الله علیه وسلم با فروروندگان و هرزه درایان فرومی رفتیم و می گفتیم: محمد دروغگوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾

چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا سَلَكَكُمْ»: چه چیزی شما را داخل جهنم ساخت؟ یا شما را در آورد. «سَقَر»: آتش سوزان جهنم.

تفسیر :

مفسر تفسیر البحر می نویسد : سؤال برای توییح و تحقیر است، وگرنه می دانند چه چیزی آنها را به جهنم انداخته است. (البحر ۸/۳۸۰).

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِيْنَ ﴿٤٣﴾

می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

المصلین: نمازگزاران.

تفسیر :

مجرمان در جواب می گویند: یعنی ما از جمله کسانی نبودیم که به الله و پیامبر و کتاب او ایمان آورده آن نخستین حق الله سبحان و تعالی که بر یک انسان خداپرست واگذار گردیده بود، یعنی نماز را ادا کرده باشیم. در اینجا این مطلب را باید به خوبی دانست که هیچ شخصی نمی تواند نماز بخواند تا زمانی که ایمان نیآورده است؛ از این رو از نمازگزاران بودن، به خودی خود مستلزم این است که از ایمان آورندگان باشد. جمله «لَمْ نَكُ» و «كُنَّا» نشانه استمرار فعل را بیان میدارد تکرار گناه تقریباً به معنی تکرار عملی گناه است بدون پشیمان شدن طوریکه در عرف گفته شود مداومت بر آن گناه نموده و واضح است کسی که بر گناه اصرار می ورزد، از ارتکاب آن پشیمان نیست.

شخص با یک بار گناه (گناه صغیره) به دوزخ نمی رود، ولی اصرار و مداومت به گناه و فساد، سبب رفتن به دوزخ می گردد.

وَلَمْ نَكُ نَطْعِمِ الْمَسْكِيْنَ ﴿٤٤﴾

و مسکینان را طعام نمی دادیم. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَسْكِيْنَ»: بینوایان، نیازمندان و مستمندان.

تفسیر :

ما صدقه و احسان به بینوایان و محتاجان نمی دادیم. مفسران کثیر در تفسیر آیات متبرکه (43 و 44) می نویسند : منظور در این دو آیه این است که الله متعال را پرستش و عبادت ننمودند و نسبت به خلق الله و هموع خود نیکی و احسان نکردند. (تفسیر مختصر ۳/۵۷۳).

یادداشت :

قابل یادآوری است که : نماز ارتباط با الله سبحان و تعالی و صدقه ارتباط با خلق الله

است و قطع این ارتباطات نتیجه‌ی متابعت از هواهای نفسانی و دور ماندن از تعالیم اخلاقی الله است.

وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾

با آنانیکه سخن باطل میگفتند (در کفر گویی) همنشین و همصدا بودیم. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَحُوضُ» (خوض): فرو می‌رفتیم، هم صدا می‌شدیم. «الْخَائِضِينَ» در یاهوگویی و سخنان باطل و بیهوده.

تفسیر :

یعنی اینکه ما همراهی گمراهان در باطل و یاهوگویی مشغول بودیم، و با آنها در اباطیل و مسایل غیر ضروری شرکت می‌جستیم. در التسهیل آمده است: خوض یعنی حرّافی و زیاده‌گویی در اباطیل. (التسهیل ۱۶۲/۴).

یکی از خصوصیت انسان مؤمن این است که از لغو و باطل و یاهو گویان دوری جوید، و زندگی شرین خویش را به یاهو گویی‌ها به مصرف نرساند، بدون شک وقت و فرصت بزرگترین و گرانیمایه‌ترین و بی‌نظیرترین سرمایه برای بشر است، که می‌توان در استفاده از آن توفیقات بزرگی را بدست آورد، و در پرتو آن به اهداف عالی دست یافت، وقت گوهر ناب و گران سنجی است که ارزش هیچ چیز را نمی‌توان با آن مقایسه کرد، این که می‌گویند وقت طلاست، دقیق فرموده اند. از فحوی آیه مبارکه: «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» معلوم میشود که: گذراندن عمر به بطلت، جرم و گناه نابخشودنی میباشد.

خواننده محترم!

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در (آیه ۱۰۰ سوره مائده) میفرماید: «قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» بگو: (ای مردم) پلیدی (حرام) و پاکیزه (حلال) برابر نیست، اگرچه فراوانی ناپاکان تو را به تعجب اندازد، پس ای صاحبان عقل از الله بترسید، باشد که رستگار و کامیاب گردید.

اموال خبیث، افکار پلیدی!

طیب و خبیث که در ایه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده شامل هر نوع پاکی (حلال) و پلیدی (حرام) چه در انسان‌ها، چه در اموال و درآمدها، چه در غذاها و چه در اشیای مختلف النوع شامل می‌گردد. بنابراین اطلاق خبیث و طیب در آیه فوق به هر موجود ناپاک و پاک و از جمله افکار پاک و ناپاک انسانها می‌گذرد. البته ناگفته نباید گذاشت که اموال خبیث و ناپاک بطور یقین بالای افکار و رفتار انسان اثر سو و منفی می‌گذارد و نتیجه مال خبیث، فکر پلیدی و منحرف در انسان خلق و تشویق می‌دارد.

نقطه دیگری را که آیه مبارکه بدان اشاره به عمل می‌آورد، اینست که در جامعه امروزی دیده می‌شود که برخی از انسانها تحت تاثیر اراء و افکار یک عده از انسانهاییکه در زیادت از حالات تعداد ظاهری شان نسبتاً زیاد می‌باشد، قرار می‌گیرند و طوری تصور می‌کنند که حق با اکثریت است. در حالیکه همیشه چنین نیست، هست مواردیکه همین اکثریت اشتباهات مدهوش را مرتکب شده اند، تعلیمات قرآن عظیم الشان همین است که کمیت و مقدار مهم نبوده، بلکه کیفیت و نیت مهم است. خوب بودن یک امر به اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی؛ یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیتر و اندیشه

های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار. در جوامع امروزی اصطلاح وجود دارد که میگویند: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» این استدلال واریه همچو منطق اشتباه محض بوده است. طوریکه در آیه فوق آمده است: «كُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» یکی از عوامل دوزخی شدن، همرنگ شدن با جماعت فاسد است. و در ضمن دوست و همنشینی با دوستان بد زمینه ساز برای دوزخی شدن انسان می گردد. الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

و همواره روز جزا را دروغ می شمردیم. (۴۶)

تفسیر :

یعنی ما روز قیامت و جزا و معاد را تکذیب می کردیم. به منظور بزرگ نشان دادن روز قیامت، تکذیب روز قیامت را در آخر آورده است؛ چون تکذیب آن بزرگترین و زشتترین جرایم به حساب می آید.

حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾

تا آن که مرگ به سراغ ما آمد. (۴۷)

تفسیر :

«الْيَقِينُ»: مرگ که پرده های غیب را از برابر چشمان کنار می زند و حقایق را آن گونه که هست آشکار می سازد.

قابل یادآوری است که: مرگ فنا نیست بلکه آزاد شدن از اسارت دنیای مادی و دیدن حقایق ماورایی است.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد. (۴۸)

تفسیر :

« الشَّافِعِينَ »: شفاعت کنندگان (پیامبران، ملائکه و صالحین) که برای مومنین شفاعت خواهند کرد اما حقیقت امر آن است که مجرمین اصلاً شفاعت گری ندارند که از شفاعت آن ها مسنّفید شوند و اگر هم تمامی اهل زمین آن ها را شفاعت کنند هیچ منفعتی برای آنان نخواهد داشت، زیرا خبائث اعمال شان تمامی دروازه های نجات و رهایی را بر آن ها بسته است.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: انسانی که دارای چنین اوصافی باشد، در روز قیامت شفاعت شافع او را سودی نخواهد رساند؛ چون شفاعت زمانی مقبول است که انسانی که برای او شفاعت به عمل می آید قابل قبول و شایسته باشد. اما آن که به کافری به پیشگاه الله برود برای همیشه در آتش خواهد بود. (مختصر ۵۷۳/۳).

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس آنان را چه شده که از تذکر و هشدار روی گردانند؟ (۴۹)

تفسیر :

«فَمَا لَهُمْ»: آن ها را چه شده است و سبب چیست؟ «التَّذْكَرَةِ»: تذکار و اندرز و یادآوری کننده، منظور قرآن کریم است که قدرت بی مانند الله متعال و ضعف ذاتی انسان را به او بیان و نشان میدهد. یعنی چه چیزی باعث شده است که آن مشرکان از قرآن عظیم الشان

و آیات قرآنی و از پند و موعظه‌ی رسا و نصایح و ارشادات آن، روی بگردانند.

كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَفِرَّةٌ ﴿٥٠﴾

گویا گوره خرانی وحشی و رمیده اند. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُستَفِرَّة» «رمنده، چموش».

تفسیر :

«كَانَهُمْ»: گویی آن‌ها. «حُمُرٌ» جمع حمار: در این جا مراد خر وحشی (گور خر) است که زندگی شان با شیرمشترک است «مُستَفِرَّة» (نفر): رم کننده، گریزان، گریزپا. هکذا در یکی از یک ضرب المثل های عربی آمده است. یکی از خصوصیت های گورخرها آن است که به محظ احساس خطر با چنان سراسیمگی ای پا به فرار می گذارند که هیچ جانور دیگری آن گونه فرار نمی کند؛ از این رو عرب ها کسی را که با نهایت سراسیمگی و ورخطای فرار کند، به گورخرهایی تشبیه می کند که به محض حس بوی شیر، یا صدای پای شکارچی پا به فرار گذاشته باشند.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

که از [چنگال] شیر فرار کرده اند! (۵۱)

تفسیر :

«فَرَّتْ» «فرار کرده است، گریخته است».

«قَسْوَرَةٍ» جمع قَسور: شیر درنده، این لغت در اصل به معنای چیره و غالب است و چون شیر بر دیگر درندگان چیرگی دارد به آن قَسوره میگویند و بدین اعتبار به صیاد و تیرانداز نیز قسوره گویند؛ این لغت در اصل از لغات حبشی است.

در البحر آمده است: به عنوان ذم و توهین، الله آنان را به الاغهای وحشی تشبیه کرده است. (البحر المحيط ۸/۳۸۰).

ابن عباس (رض) فرموده است: الاغهای وحشی وقتی شیر را ببیند پا به فرار می گزارند، و آن مشرکان نیز وقتی محمد صلی الله علیه و سلم را می دیدند، همان طور که الاغ از شیر فرار می کند، آنها هم فرار می کردند. (تفسیر کبیر ۳۰/۲۱۲).

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً ﴿٥٢﴾

بلکه هر کدام از آنها می خواهد که صحیفه های سرگشاده (از سوی الله) برای او فرستاده شود. (۵۲)

تفسیر :

«أَنْ يُؤْتَى»: که داده می شود. «صُحُفًا»: جمع صحیفه، نامه ها. منشرة: سرگشاده.

شان نزول آیه 52:

ابن منذر از سدی روایت کرده است: مشرکان گفتند: اگر محمد راست می گوید باید زیر بالش هریک از ما منشور امان و نجات از جهنم بگذارد. پس خدای بزرگ آیه «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً» را نازل کرد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

یادداشت :

خواننده معزز! (محتوای آیات متبرکه که 50 و 51) مبین این تعبیری بس رسا و گویا است

که : چگونه مشرکان و بی باوران از آیات روح افزای قرآن فرار می کنند و چه زیبا آنان را به گورخرانی بی عقل و شعور تشبیه کرده است!؟

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

این چنین نیست، بلکه ایشان از روز آخرت نمی ترسند. (۵۳)

تفسیر :

یعنی باید آنها از این انتظار و توقع دست بردارند و صرف نظر کنند. در حقیقت آنها جمعی هستند که محشر و محاسبه را تکذیب می کنند و به نعیم و عذاب ایمان ندارند و همین امر آنها را فاسد کرده و آنها را وادار کرده است که از اندرزهای قرآن روی برتابند. (تفسیر صفوای التفسیر)

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ ﴿٥٤﴾

چنین نیست که آنها می گویند، قرآن محققاً همه پند و یادآوری است. (۵۴)

تفسیر :

« إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ »: یعنی این قرآن اندرز و یادآوری می باشد! اگر سعادت خود را بخواهند، این قرآن برای پند دادن به آنها کافی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾

پس هر کس بخواهد از آن پند گیرد (۵۵)

تفسیر :

یعنی هر کس بخواهد از آن پند می گیرد و از هدایتش سود می برد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

و پند نگیرند مگر آنکه الله خواهد، اوست که سزاوار تقوی است و او سزاوار آمرزش است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهْلُ التَّقْوَى» «اهل تقوا پر هیزکاری». «أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» «اهل آمرزش».

تفسیر :

مفسر آلوسی فرموده است: یعنی شایسته است از او ترسید و از او اطاعت کرد، و شایسته است گناه افرادی را ببخشاید که به او ایمان آورده و او را اطاعت کرده اند. در حدیث از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم این آیه را خواند: هو اهل التقوی و اهل المغفرة ، آنگاه فرمود: خدایتان فرموده است: شایسته است از من بترسید، پس هر کس از من ترسید و خدای دیگری را قرار نداد، شایسته است من او را ببخشایم.

باید گفت که اختیار و خواست انسان مستقل نیست بلکه منوط به مشیّت و خواست پروردگار با عظمت است. این بدین معنای است که فقط او سزاوار است تا از او ترسیده شود و از نافرانی او اجتناب باید کرد.

اراده و خواست پروردگار مستقل، مطلق و بالاتر از همه خواست ها و اراده ها است. از آیه شریفه «و ما یذکرون إلا أن یشاء الله» فهمیده می شود که بیداری و پندگیری از قرآن کریم به توفیق الهی است. همانطوریکه خواست انسان وابسته به خواست الله تعالی

است، در ضمن باید گفت که پندگرفتن و متذکر شدن از قرآن کریم نیز، به توفیق الهی است

الهی برای ما توفیق فهم واقعی قرآن مجید را نصیب فرما! آمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم. و من الله التوفیق

فهرست موضوعات و مطالب سوره المدثر

الْمُدَّثِّرُ	
اصول و محورهای اصلی این سوره دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوعات در باره قیامت و بخصوص روز قیامت، علایم و نشانه‌های انسان متکبر، سرنوشت نهانی انسان، نگهبانان دوزخ و مأموران عذاب الهی.	
وجه تسمیه	1
موضوعات مطرح در این سوره	2
نام سوره	3
تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره	4
مناسبت سوره‌ی «مدثر» با سوره‌ی «مزمّل»	5
محور اصلی مورد بحث سوره‌ی «مدثر»	6
سبب نزول سوره‌ی «مدثر»	7
موضوع و محتوای سوره‌ی «مدثر»	8
ترجمه و تفسیر مؤجز	9
در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره رهنمود های سودمند و مفیدی در بدو دعوت به سوی دین الهی، مورد بحث قرار گرفته است.	10
تاریخ نزول اولین آیات	11
انقطاع وحی	12
صور چیست	13
صاحب صور کیست	14
روز دمیدن صور	15
چند بار صور دمیده می شود	16
مرگ اسرافیل	17
در آیات متبرکه (11 الی 30) در باره تهدید سران شرک و کفر و انکار و بصورت کل در باره تفکری ناصواب آنان، بحث بعمل آمده است.	18
قدرت آتش دوزخ بر اهل دوزخ	19
حرارت آتش تقلیل نمی یابد	20

21	در آیات متبرکه (31 الی 37) در باره حکمت برگزیدن تعداد نوزده نگهبان فرشته برای دوزخ بحث بعمل آمده است.
22	در آیات متبرکه (38 الی 56) در باره گفتگو میان اهل سعادت (بهشتیان) و اهل گناه (دوزخیان)؛ بحث بعمل آمده است.
23	اموال خبیث، افکار پلید

مکثی بر بعضی از منابع و مآخذ

- 1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف و البیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .
- 9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

12- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر ارشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

19- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855- 923 میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوي (1175-1241ق) است.

28- فيض الباري شرح صحيح البخاري:

داکتر عبد الرحيم فيروز هروي، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحيح مسلم - و صحيح البخاري:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نيشاپوري مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحيح البخاري: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخاري (194 - 256 هجری)

30- سعيد حوى:

حَوّی، سعيد، حَوّی، سعيد، مفسر «الاساس في التفسير (يازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خير الدين زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسيس التقديس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمة اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297، وأساس التقديس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر سوره المُنْتَهَر

تتبع ونگارش: امين الدين « سعیدی- سعيد افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**